

حقایق و وارونه جلوه دادن حوادث، خیانت بزرگی به تاریخ و نسلهای آینده بشری و جامعه مسلمین است که هرگز یک انسان منصف و با وجدان و دردمند به خود اجازه چنین خیانت و پا گذاشتن روی حقیقت را نمی دهد. بزرگترین حادثه تاریخی پس از غصب خلافت موضوع هجوم و یورش به خانه وحی، و منزل فاطمه زهرا علیها السلام است که برای بیرون آوردن متحصنان و معترضان به غصب خلافت انجام گرفت.

هجوم به خانه وحی

از دستورات ارزنده و حیاتی

زهرا که غمش جدا زدنها نشود ظلمی که به او رسیده احصا نشود بخشند اگر به او گناه همه را یک جو، دینه صورت زهرا نشود حوادث پس از «سقیفه» از تلخ ترین و دردناک ترین حوادث تاریخ اسلام و زندگانی امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام می باشد.

واقع گویی و بیان واقعیات تلخ آن دوران باعث دلگیری و رنجش گروهی است که نسبت به رهبران آن حوادث تعصب خاص ورزیده، و تا جایی که امکان دارد، می خواهند گردی بر دامن آنها نشیند. از طرف دیگر پوشاندن

از آن خانه‌های رفیع و مُحترمی است که در درون آن زهرا و علی علیهما السلام و فرزندان آن دو خدا را به بهترین وجه عبادت و تقدیس نموده‌اند.

اکنون باید دید که مأموران دستگاه خلافت احترام خانه زهرا علیها السلام را تا چه حد رعایت کردند؟ آنچه از منابع «فریقین» استفاده می‌شود این است که دستگاه خلافت نه تنها حرمت خانه زهرا و علی علیهما السلام را نگه نداشتند، بلکه بدترین جسارت‌ها را بر آن روا داشتند.

الف. منابع اهل سنت

برخی از تاریخ نویسان اهل تسنن حادثه یورش به خانه وحی را نیمه روشن و برخی تا حدی روشن بیان نموده‌اند که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱. طبری: او که نسبت به خلفا تعصب خاصی دارد، به این مقدار اعتراف می‌کند: «أَتَى عُمَرُ بْنُ حَطَّابٍ مَنْزِلَ عَلِيٍّ فَقَالَ: لَا خَيْرَ قَسَّ عَلَيْكُمْ أَوْ كَسْتُمْ خَيْرَ رَأْسِي

اسلام این است که هیچ مسلمانی حق ندارد بدون اجازه و رضایت صاحب خانه، به منزل کسی وارد شود و اگر صاحب خانه معذور بود و از پذیرفتن مهمان عذرخواهی کرد، وظیفه دارد از همانجا بدون رنجش برگردد.^۱

و البته برخی از خانه‌ها از مقام و منزلت خاصی برخوردارند؛ همچون خانه‌هایی که در آن خداوند مورد پرستش قرار می‌گیرد «فِي بُيُوتِ آذِنِ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»^۲؛ «در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است که دیوارهای آن را بالا برند؛ و نام خدا در آنها برده شود و صبح و شام در آنها تسبیح او می‌گویند.»

در این میان خانه پیامبر اکرم از احترام ویژه‌ای برخوردار است؛ لذا قرآن کریم دستور مخصوصی در این باره می‌دهد، آنجا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ»^۳؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌های پیامبر وارد نشوید، مگر زمانی که به شما اذن [ورود] داده شود.»

بدون هیچ شکی خانه فاطمه علیها السلام

۱. نور / ۲۷-۲۸.

۲. نور / ۳۶.

۳. احزاب / ۵۳.

اینکه بسان دیگران با خلیفه بیعت نمایند.^۳

شبهه اعترافات فوق را ابو الولید محبّ الدین محمد بن شخته الحنفی قاضی حنفیها در حلب متوفای سال ۸۱۵ دارد.^۴ احمد بن یحیی بلاذری متوفای ۲۷۹^۵، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، صاحب کتاب «فدک» و «سقیفه»^۶ و ابی خیزرانه در کتاب عُزْرُ و شاه ولی الله دهلوی^۸ در «إزالة الخفاء» و واقدی^۹ و بلاذری و

الْبَيْعَةَ^۱ عمر بن خطاب در برابر خانه علی عَلِيٍّ قرار گرفت و گفت: براستی [خانه را] بر روی شما به آتش می کشم و یا اینکه شما برای بیعت [با ابابکر] خانه را ترک گوید.»

۲. ابن قتیبه دینوری: این نویسنده گامی فراتر رفته، می گوید: خلیفه نه تنها تهدید کرد، بلکه دستور داد که در اطراف خانه هیزم جمع کنند و افزود: «به خدایی که جان عمر در دست اوست! یا باید خانه را ترک کنید و یا اینکه خانه را آتش زده و می سوزانم.»

وقتی به او گفته شد که دختر گرامی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فاطمه در خانه است، گفت: «هر چند فاطمه در آن باشد.»^۲

۳. ابن عبد ربّه اندلسی: او که متوفای

۴۹۵ می باشد، می گوید: خلیفه به عمر مأموریت داد که متحصّنان را از خانه بیرون کشد و اگر مقاومت کردند با آنان نبرد نماید، از اینرو عمر آتشی آورد که خانه را بسوزاند «فَأَقْبَلَ بَقَبَسٍ مِّنَ النَّارِ عَلَى أَنْ يَضْرَمَ عَلَيْهِمُ الدَّارُ»، در این موقع با فاطمه عَلِيٍّ روبرو گردید، آن حضرت فرمود: فرزند خطاب! آمده ای خانه ما را به آتش بکشی؟ وی گفت: آری، مگر

۱. تاریخ طبری (چاپ از دایرة المعارف)، ج ۳، ص ۲۰۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۶.
۲. شرح نهج البلاغه، (همان)، ج ۱، ص ۱۳۴؛ الامامة والسياسة، ج ۲، ص ۱۲؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۵.
۳. عقد الفريد، ج ۴، ص ۲۶۰؛ تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۵۶؛ اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷.
۴. شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۹ و ج ۱، ص ۱۳۴؛ ریحان الشریعه، ج ۱، ص ۲۸۵.
۵. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶.
۶. شرح نهج البلاغه (همان)، ج ۶، ص ۴۸ و ۴۷.
۷. نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۷۱.
۸. ریحان الشریعه، ج ۱، ص ۲۸۹؛ اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۳.
۹. نهج الحق و کشف الصدق، علامه، ص ۲۷۱؛ تلخیص شافی، سید مرتضی، ج ۷، ص ۷۶.

از اعظام شیوخ معتزله و استاد جاحظ بوده است - نقل کرده است که گفت: «... وَكَانَ عَمْرٌ يُضِيحُ أَخْرَقُوهَا بِمَنْ فِيهَا وَمَا كَانَ فِي الدَّارِ عَمِيرٌ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ؛^۵ و عمر بود که فرمان داد خانه را با کسانی که در آن قرار دارند بسوزانند، در حالی که در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی نبود.»

عبدالقاهر اسفرائینی متوفای ۴۲۹ هـ نسبت فوق را به نظام تأیید نموده است.^۶

۳. در زمان ملکشاه سلجوقی، وزیرش با یکی از علمای سادات شیعه مناظره می کرد، در ضمن سخنانش گفت: «وَجَمَعَ عَمْرٌ الْحَطَبَ عَلَى بَابِ فَاطِمَةَ وَأَخْرَقَ الْبَابَ بِالنَّارِ...؛ عمر در خانه

ابن ابی الحدید^۱ نیز چنین مطالبی دارند. و همچنین ابن واضح یعقوبی^۲، اسماعیل بن محمد ابوالفداء، عمر رضا کحاله در کتاب «اعلام النساء»، عبدالفتاح عبدالمقصود^۳ و ابراهیم بن عبدالله یمینی در کتاب «الاكتفاء» و... این امور را ذکر کرده اند.

۴. گروهی از تاریخ نویسان اهل سنت: گروه دیگری از تاریخ نویسان اهل سنت به آخرین مرحله از جسارت به خانه زهرا علیها السلام نیز اعتراف نموده اند، و صریحاً گفته اند که عمر خانه علی علیه السلام و زهرا علیها السلام را آتش زد. از جمله:

۱. ابی الحسن، علی بن الحسین بن علی المسعودی الهذلی، صاحب «مُروُجُ الذهب» متوفای ۳۴۶ هـ می گوید: «... فَوَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَأَخْرَقُوا بَابَهُ...؛^۴ پس [عمر و همراهان] به سوی خانه علی علیه السلام روی کردند، پس بر او هجوم بردند و خانه او را آتش زدند.»

۲. محمد بن عبدالکریم بن احمد شافعی، معروف به شهرستانی (۵۷۹ - ۵۴۸)، از ابراهیم بن سیتار بن هانی، معروف به نظام، متوفای سال ۲۳۱ - که

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. الغدير، ج ۳، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۴. مسعودی، اثبات الوصیة، چاپ بیروت، ص ۱۵۴؛ الروافی بالوفیات، ج ۵، ص ۳۴۷.

۵. ملل و نحل، شهرستانی، ج ۱، ص ۵۷ (چاپ

ایران) و در چاپ غیر ایران، ص ۷۲ و ر.ک: ج ۲،

ص ۵۹.

۶. الفرق بین الفرق، عبدالقاهر اسفرائینی،

ص ۱۰۷.

فاطمه هیزم جمع کرد و در خانه را به آتش کشید.»

شاه به وزیرش رو کرد و گفت: آیا آنچه این شیعه علوی می گوید درست است؟ وزیر گفت: «نَعَمْ اِنِّي رَأَيْتُ فِي التَّوَارِيخِ مَا يَذْكُرُهُ الْعُلُوِيُّ؛^۱ بله آنچه این [شیعه] علوی می گوید را در تاریخ دیده‌ام.»

و جالب اینجا است که خود ابابکر نیز به این امر اعتراف نموده است؛ زیرا در آخرین روزهای عُمر خود از چند عمل اظهار پشیمانی نمود، از جمله گفت: «وَدَدْتُ اَنِّي لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهُ وَانْ اُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَزْبُ...»^۲ دوست داشتم که خانه فاطمه را نمی گشودم و آن را رها می کردم، گر چه ناچار به جنگ می شدم [و کار به جنگ می کشید].»

ب. منابع شیعه

هنگامی که به روایات و کتابهای دانشمندان شیعه مراجعه می کنیم، جریان را روشن تر و گویاتر می یابیم، که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. سلیم بن قیس و عیاشی و... نقل کرده اند: طبق فرمان عمر، قنفذ با جماعتی به در خانه علی علیه السلام رفتند تا او

را برای بیعت با ابابکر دعوت کنند، حضرت علی علیه السلام در را باز نکرد، سرانجام عمر با جمعی بر در سرای زهرا علیها السلام آمدند، عمر فریاد برآورد که: یا علی! از خانه بیرون آمده، با خلیفه رسول خدا!!! بیعت کن و گرنه آتش بدین سرای می زنم. فاطمه برخواست و فرمود: ای عمر! این چه دشمنی است که با ما داری؟ او جواب داد: در را باز کنید و الا در خانه را به آتش می کشم! فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند: ای عمر! از خدا نمی ترسی؟... «ثُمَّ دَعَا عَمْرًا بِالتَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِي الْبَابِ فَأَخْرَقَ الْبَابَ؛ آنگاه عمر فرمان داد تا آتش بیاورند، پس آن را در میان درب افکند و درب [خانه] را به آتش کشید.»^۳

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَاللَّهِ مَا

۱. مؤتمر علماء البغداد، ص ۶۴-۶۳.

۲. لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۳۶؛ الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۳؛ مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۱۴ (چاپ قدیم)؛ عقد الفريد، ج ۳، ص ۶۸؛ الاموال، حافظ ابوالقاسم بن سلام، ص ۱۹۳؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۱.

۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۶۶-۶۸؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۴۹-۲۵۳؛ ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۲۶۰ و ۲۷۰.

بَايَع عَلِيًّا حَتَّى رَأَى الدُّخَانَ فَقَدْ دَخَلَ بَيْتَهُ؛^۱ به خدا سوگند! علی علیه السلام بیعت نکرد مگر زمانی که دید دود وارد خانه اش شده است.»

۳. مفضل به امام صادق علیه السلام عرض کرد: گریه چه پاداش و ثوابی دارد؟ حضرت فرمودند: اگر گریه بر حق باشد، ثواب آن قابل احصا نیست. آنگاه مفضل گریه شدید و طولانی نمود و گفت: ای پسر رسول خدا! روز انتقام شما [از جنایتکاران] بزرگتر از روز محنت و غصه شما خواهد بود.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «أَوْلَا كَيْفُومٍ مِخْتَنِينَ بِكَرْبَلَاءَ، وَإِنْ كَانَ يَوْمَ السَّقِيْفَةِ وَإِخْرَاقِ النَّارِ عَلَيَّ بِأَبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ وَزَيْنَبَ وَأُمَّ كَلْتُومٍ وَفِضَّةَ وَقَتْلَ مُحْسِنٍ بِالرَّفَةِ أَعْظَمُ وَأَذْهَى وَأَمْرٌ لِأَنَّهُ أَضَلُّ يَوْمِ التَّدَابِ؛^۲ نه چون روز محنت ما در کربلا، و گر چه روز سقیفه [و غصب خلافت] و سوزاندن آتش بر در [خانه] امیر مؤمنان و حسن و حسین و فاطمه و زینب و ام کلثوم علیه السلام و کشته شدن محسن بر اثر فشار، بزرگتر، دردناکتر و تلختر است؛ زیرا اساس روز ندبه ها بود.»

۴. مفضل روایت مفصلی از امام صادق علیه السلام درباره علانم ظهور و کارهای حضرت حجت علیه السلام بعد از ظهور نقل نموده است،^۳ در بخشی از آن می خوانیم: حضرت آن روز را به یاد می آورد و می گوید: «وَجَمَعَهُمُ الْجَزَلُ وَالْحَطَبَ عَلَيَّ الْبَابَ لِإِخْرَاقِ بَيْتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ... وَاضْرَامَهُمُ النَّارَ عَلَيَّ الْبَابِ؛^۴ و جمع نمودنشان هیزم تر و خشک بر در خانه، برای سوزاندن خانه علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام، آتش زدن آنها درب [خانه علی علیه السلام] را.»

۵. پیامبر اکرم در یکی از سخنان خویش که از حوادث آینده خبر می داد، فرمود: «وَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةَ فَأَنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ... وَإِنِّي لَمَّا رَأَيْتَهَا ذَكَرْتُ مَا يُضْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي وَقَدْ دَخَلْتُ الدَّلَّ بَيْنَهَا وَانْتَهَكْتُ حُرْمَتَهَا وَعَصَيْتُ حَقَّهَا وَمَنْعَتُ إِزْنَهَا وَكَسِرْتُ جَنْبَهَا وَأَسْقَطْتُ جَنْبَهَا وَهَمِي تَسْنَادِي يَا مُحَمَّدَاةَ فَلَا تَجَابُ وَتَسْتَعِيبُ»

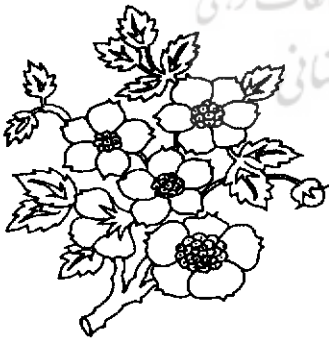
۱. بحار، ج ۲۸، ص ۳۹۰؛ تلخیص شافی، ج ۳، ص ۷۶.

۲. میرجهانی، نوائب الدهور، ص ۱۹۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱-۱۹.

۴. همان، ص ۱۸.

فلک را از کف دخت پیمیر
 ریاکاران بسی پروا گرفته
 چه رخ داده مگر از بهر زهرا
 که روی خویش از مولا گرفته
 مه برج نبوت منخسف شد
 که قرص صورت زهرا گرفته
 سیه کرده است قنقد بازویش را
 به دستوری که زان رسوا گرفته
 گلویش را فشار غصه و غم
 زدست بسی وفائیا گرفته
 امید از زندگی ببریده دیگر
 زدنیای دنیسی دل وا گرفته
 نه تنها سوخت «فولادی» از این درد
 که غم بر دهر و مافیها گرفته^۱
 ادامه دارد....



۱. همان، ج ۴۳، ص ۱۷۲ - ۱۷۳، ح ۱۳؛ ابراهیم الجربینی، فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۶.
 ۲. حسین فولادی.

فَلَا تُفَاتُ؛^۱ و اما دخترم فاطمه، سیده
 زنان جهانیان [از ابتدا تا انتهای
 آفرینش] است... و من آن گاه که
 فاطمه ام را می بینم به یاد آنچه که با او
 رفتار می شود [از ستمها و اهانتها]
 می افتم. گویا می بینم که خواری به خانه
 او راه یافته، و حرمتش هتک، و حقش
 غصب شده است، و [از] ارش
 جلوگیری بعمل آمده، و پهلویش
 شکسته و فرزندش سقط شده و او ناله
 می زند یا محمدا! پس جواب داده
 نمی شود و کمک می خواهد، سپس
 کمک نمی شود.»

خداوندا چرا دلها گرفته
 جهان را ماتمی عظمی گرفته
 چرا سرها بود بر زانوی غم
 سحاب تیره عالم را گرفته
 چه غوغایی به یثرب گشته برپا
 که موج فتنه ها بالا گرفته
 ز جور امت و هجران بابا
 دل صدیقه کبری گرفته
 زدند آتش به درب مهبط وحی
 که دودش گسند خضرا گرفته
 امیرمؤمنان سردار اسلام
 غم عالم بقلبش جا گرفته